

شيوه‌ای است که از روزگار باستان، مورد استفاده گذشتگان بوده است. شاید بیجا نگفته باشیم که واضع این نوع نگرش به آثار ارسطو (معلم اول) بوده است که اصول خود را برای نقد آثار تراژدی، ابداع کرده است.

در بررسی و نقد آثار ادبی، نباید از دو نگرش غافل بود: یکی نگرش یا نقد بیرونی که در زبان فرانسه به آن Critique Objective یا نقد موضوعی می‌توان گفت و دیگری نگرش یا نقد درونی و معنوی که آن را Critique Subjective می‌گویند. در نقد بیرونی و ظاهری می‌توان چهارچوبی یافت و اثر را با آن میزان سنجید و درباره‌اش به داوری نشست، اما گونه دیگر چنین نیست. زیرا به ذوق وابسته است و مسائل ذوقی قابل تعلیل نیستند. اگر هم هرچه بخواهیم اصول نقد-ذوق و اندیشه و شناخت- را به چهارچوب ویژه‌ای وابسته کنیم، باز هم عنصر ذوق به گونه‌ای اظهار خودی و استقلال می‌کند و در نگرش درونی و معنوی به شکل بسیار فعال، ظهور می‌کند. پس اگر چه در نگرش بیرونی، عامل اصلی عقل و اندیشه است، اما باز هم نمی‌توان از تأثیر ذوق غافل بود. در نقد بیرونی ما تلاش می‌کنیم که اثر را با مقیاس و معیارهای ویژه‌ای که از پیش ساخته‌ایم، بسنجیم، مثلاً اگر شطرنج بازی در بازی خود، روش حرکت مهرها را بداند و قانون حاکم بر آن را رعایت کند، در چهارچوب معیارهای شناخت ماقرار دارد. اما اگر به جلوه استخدام شطرنج باز برای حرکت دادن مهرها و پیش بینی‌های وی توجه کنیم، در همین جاست که می‌گوییم دو عنصر ذوق و اندیشه او دخالت بیشتری دارد. پس نمی‌توان فکر را بدون توجه به ذوق به کار گرفت و در واقع یکی بدون دیگری، سودمند نمی‌تواند باشد. دوباره تکرار می‌کنم که نگرش به يك اثر از دیدگاه ذوق، اندیشه و شناخت را نقد ادبی می‌دانم، همین.

آیا دخالت زبان شناسها را در

امر نقد ادبی، مهم می‌دانید یا نه

و تا چه اندازه می‌توانیم دست

اینها را در کار نقد، باز بگذاریم؟

نخست باید به این موضوع توجه شود

که لفظ یا واژه، مقدم بر معنی است و یا

برعکس. گویانکه زمخشری در کشف، لفظ

# ● نقد آثار ادبی و شناخت زیبایی

گفت و گویی با دکتر نصرت الله فروهر

به نظر جنابعالی، تعریف نقد

به طور کلی چیست؟

پرسش شما در مورد تعریف نقد با قید واژه به طور کلی، به نظر می‌رسد درست نباشد. زیرا برای نقد که از زوایای گوناگون علمی، ادبی، اجتماعی، اعتقادی و روان شناختی و غیره می‌تواند بررسی شود، نمی‌توان تعریف جامع و مانعی گفت، و هرکسی از ظن خود شد یا رهن، درباره نقد نیز مصداق دارد.

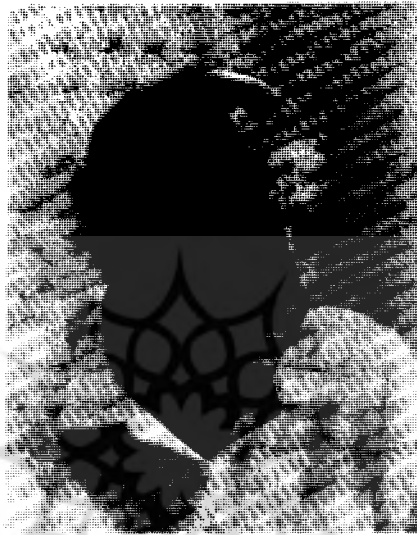
اما اگر هدف، نقد ادبی بوده باشد تا حدی می‌توان به تعریفی نه‌چندان کامل رسید به نظر دکتر مندور، نقد ادب عبارت است از «فن مطالعه سبک‌های ادبی و تمییز و تشخیص هریک» باز هم تعریف بالا جامع نیست، عنصر و انگیزه ذوق نیز در آن دخالت دارد. چون صرف دانستن سبک‌ها نمی‌تواند کسی را ناقد بار آورد. اما به نظر می‌رسد که تعریف دیگری از نقد می‌توان ارائه داد و آن این است که اگر يك اثر ادبی

را از دیدگاه‌های، ذوق، تفکر و شناخت مورد مطالعه قرار دهیم، می‌توان گفت که به نقد ادبی پرداخته‌ایم، و چون ذوق در هر فرد نسبت به فرد دیگر، فرق و تمایز دارد، لذا نقد ادبی نیز متفاوت و گوناگون خواهد بود و در حدیث نیز این اشاره را می‌توان یافت که: الطریق الی الله بعدد نفوس الخلاق. این حدیث در لمعات عراقی مورد استفاده واقع شده است، و عرفا بدان پرداخته‌اند. اما عامل فکر و اندیشه، به یاری شناخت می‌تواند رکن سوم را نیز که همان ذوق است، قدرت و ثبات ببخشد. در این صورت، دیگر ذوق، فردی نیست بلکه عمومی و مشترک خواهد بود.

در این گفتار، منظور ما اندیشه ادبی است. چون در مفهومی گسترده، شرح و بیانی گسترده می‌خواهد، برای داشتن اندیشه و تفکر ادبی، باید به امهات متون ادبی پرداخت و روش‌های پرداختن به هریک از شاخه‌های ادب را در نظر گرفت. این

را بر معنی مقدم می‌دارد. سارتر در اثر خود ادبیات چیست؟ می‌گوید که معنی و لفظ را توأمان می‌داند، اما به نظر می‌رسد که معنی، مقدم بر لفظ باشد. زیرا اگر لفظ را تجسم و عینیت مفاهیم درونی بدانیم، نه مفهوم را تجسم و تصور لفظ، در آن صورت، برابری تقدم و سابقه معنی بر لفظ، پافشاری خواهیم کرد. چنانکه در افراد گنگ، بدون وجود لفظ، اندیشه و معنی در ذاتشان و فطرتشان وجود دارد، و این موضوع را نمی‌توان منکر شد. زیرا واژه‌هایی که ما برای تصویر معنی به استخدام می‌گیریم، مخلوق اندیشه ماست. پس واژه ممکن است در شرایط زمانی و مکانی گوناگون، برای بیان معنی دیگری به کار گرفته شود. اگر مثلاً در ایران باستان واژه خرداد یکی از امشاسپندان است، درست همین واژه در قرآن - کلام وحی - به گونه هاروت به استخدام گرفته شده تا مفهومی تازه را با خود ارائه دهد. یا مثلاً واژه گنج در زبان عرب به شکل کنز و مشتقات گوناگون آن به کار می‌رود. این موردی است که باید برای شناخت اصول و قوانین تحول زبان و واژه‌ها از شخص زبان شناس یاری جست. اما بررسی بار مفهومی و درونی موجود در واژه‌ها را نباید از یک زبان شناس انتظار داشت. اگرچه امکان دارا بودن دودید یاد شده را از او نمی‌توان مردود دانست، که در این صورت گل است که به سبزه آراسته... مثلاً در بیت حافظ «جوزا سحر نهاد حمایل برابرم، یعنی غلام شام و سوگند می‌خورم»، بررسی واژه‌های جوزا، سحر، نهاد، حمایل،... کار یک زبان شناس است. به عبارت دیگر، کار زبان شناس، نگرش ظاهری به تحول و دگرگونی و یا ریشه و اساس واژه‌هاست. اما کار یک ادیب، بررسی این مفهوم است که در واژه‌های ظاهر بیت چه چیز نهفته است و حافظ با این بیت می‌خواهد بگوید که من غلام شاه هستم و برای این گفتار خود سوگند می‌خورم؟ یا اینکه دوبیکر فلك با مشاهده شمشیر آخته در واژه‌های شعر من، شمشیر و حمایل خود را به عنوان تسلیم و شگفتی و حیرت، به پیش من نهاد و گفت که غلام تو هستم و...

پس زبان شناس می‌تواند با استفاده از قوانین حاکم بر زبان و کشف آنها، ادیب منتقد را یاری دهد. اما خود به تنهایی و



شاید بدون یاری گرفتن از ادیب، نتواند ره به جایی برد. یکی از نارسایی‌های پژوهشی ما در این است که ما همه چیز را از دیدگاهی بررسی می‌کنیم که خود در آن دیدگاه الفبایی آموخته‌ایم، و هرکسی را که آن الفبا نداند، به هیچ می‌گیریم، و اگر چنین نبود، شاید تا حال می‌توانستیم گره‌های زیادی را از مشکلات موجود در راه پژوهش، باز کنیم.

اما در مورد باز گذاشتن دست زبان شناسان، باید بگویم که به مصداق آیه: **ن والقلم و ما یسطرون** هرنوشته‌ای را فی‌نفسه باید مقدس بدانیم. هیچ کس چنان حقی ندارد تا از کسی که در مورد نقد ادبی چیزی می‌نویسد، جلوگیری کند. زیرا اگر چنان باشد، خدای نخواست ما از منتقدان نمی‌توانیم انتظار داشته باشیم آنچه را که از یک اثر می‌فهمند، بازگویی کنند. و این اصل مخالف آیه: **فیشر عبادی الذین یستمعون القول و یتبعون احسنه** که در

این آیه ال در واژه قول مؤید آیه پیش یاد شده خواهد بود. زیرا حرف تعریف در مفهوم جنس است پس هرنوع گفتار معنی خواهد داد و به نظر می‌رسد که زبان شناس صاحب نظر، بیرون اثر و ادیب پژوهنده در درون و معنویت اثر می‌توانند کار همدیگر را تکمیل کنند. از دانایی پرسیدند که: لفظ و معنی کدام مهمتر است؟ پاسخ گفت که: از دو طرف قیچی، کدام تیغ برنده‌تر است؟ چرا هنوز در ایران نسبت به نقد به طور جدی برخورد نشده است؟

چرای پاسخ شما در ضمن پرسشهای قبلی گفته شد. زیرا ما آن چنانکه شایسته ما بود، از تاریخ عبرت و پند نکرده‌ایم. بهتر بگویم ما در صداقت‌ها همه آنچه را که در توان داریم به پای کسی می‌ریزیم که بویی از صداقت و صفا و دوستی به مشامش نرسیده است. و این چاست که یا حب و دوستی، مانع نقد است و یا دشمنی و بغض، که در دو حالت از دست زدن به آن پرهیز داریم. این امر، زاده احساسی بودن ماست. اصولاً ما مردمی احساسی هستیم نه ادراکی. کاش ادراکی بودیم و به هرچه دست می‌زدیم، با شعور و ادراک بدان می‌پرداختیم، نه با احساس و عاطفه. و هرگز حداقل به این سخن سعدی توجه نکرده‌ایم که: دشمن چون از دشمنی فروماند، سلسله دوستی بچنابد و در آن حال کارها کند که هزار دشمن نتواند. لذا برای رسیدن به مرحله دریافت حقایق، باید با هر آنچه که غیر حق و ناسازگار با حقیقت است با سلاح نطق و استدلال مقابله کرد. دیگر اینکه با کمال تأسف، در حال حاضر ما نقد را با ناسزاگویی، یکی می‌دانیم و

مقاله ای که ناسزای بیشتری را نثار کسی کند نقد خوب می‌دانیم، لذا کسانی که به تهتک می‌پردازند، به نظر نمی‌رسد که به استدلال پرداخته باشند.

### کار کدام يك از ناقدان ادبی (مسلمان و غیر مسلمان) کارسازتر است و به چه دلیلی؟

این پرسش به منزله آن است که شما به گلخانه‌ای وارد شوید و از گزینش بهترین گل، درمانده باشید، همچنان که هرگلی بوی و رنگ و زیبایی ویژه دارد، هرنوشته از کتابهای نقد ادبی به گوشه‌ای از این فن، بیشتر پرداخته است. اما از بین آنها اثر ارزنده استاد ارجمند خودم دکتر زرین‌کوب را بهتر می‌دانم و در یکی دو سال پیش شیوه‌های نقد ادبی از دیدجز را که روانشاد دکتر یوسفی ترجمه کرده‌اند، به دلیل پرداختن به جنبه‌های گوناگون نقد ادبی خوبتر می‌دانم.

### آیا شما معتقد به عقاید ارسطو درباره ادبیات و شعر هستید؟

پرسش شما کمی مبهم است، اگر وحدت‌های سه‌گانه (زمان و مکان و موضوع) مورد نظر است، تا آنجا که حافظه من یاری می‌کند، واضح دو اصل زمان و مکان اسکاليجر ( Scaliger ) طیب و زبان شناس عصر رنسانس ایتالیاست که به اشتباه به ارسطو نسبت داده‌اند و ارسطو فقط به وحدت موضوع، آن هم در تراژدی اشاره کرده است. اگر تقسیم بندی سه‌گانه ارسطو از داستان ادبی مورد نظر است که عبارت است از: وسیله، موضوع و روش، باید عرض کنم که تقسیم بندی ارسطو مبنای عقلی و استدلالی دارد و اشراق را در آن راهی نیست. زیرا تقسیم بندی او صواب اصطلاح فرانسوی آن ( Classification ) است و به عبارت دیگر نوجه ارسطو در این بخش بندی، جنبه بیرونی اثر را در بر دارد، نه جنبه درونی آن را. به یقین می‌توان گفت که نظرات او نمی‌تواند راهی به جنبه‌های روانی شخصیت‌های داستانی داشته باشد و از نظر معنوی، اثری را مورد نقد قرار دهد. اما نظر ارسطو در مورد تراژدی (وحدت موضوع) مورد پذیرش است و غیر قابل انکار. این را اضافه کنم که حتی در اروپا صاحب نظران بعدی، نظرات ارسطو را حک و اصلاح کرده‌اند و اصولی را بر آن افزوده‌اند. به نظر من يك

اصل دیگری را باید به اصول یاد شده برای نقد آثار ادبی در نظر آورد که سرچشمه آن ذوق است و آن شناخت زیبایی در اثر ادبی است، و چون زیبایی يك پدیده روانی است و در هر زمان و مکانی معیار ویژه خود را دارد، لذا نسبت به هرجامعه‌ای يك نوع و يك گونه به نظر می‌آید. در این مورد می‌تواند دو موضوع در زیر ذره‌بین منتقد قرار داشته باشد. ۱- اثر ادبی تا چه حد در اندیشه مردم تاثیر داشته؟ ۲- اثر ادبی با چه انگیزه‌هایی در روح نویسنده زاده شده است؟ بررسی این دو اصل را به وقت دیگری، موکول بکنیم، بهتر خواهد بود.

### نقش ناقد در خوب یا بد شدن اندیشه اهل هنر تا چه حدی است؟

لونگینوس ( Longinus )، ادیب و حکیم و منتقد یونان در رساله‌ای به نام اسلوب عالی که در قرن سوم میلادی نوشته است، می‌گوید: «ارزش يك اثر ادبی را با توجه به حالات خواننده و شنونده باید ارزیابی کرد. اگر خواننده و شنونده بر اثر عظمت و شور و احساس اثری ادبی از خود بیخود شود، دگرگون شود و به شور و وجد آید، آن گاه می‌توان گفت که آن اثر خوب است». و نیز می‌گوید: «جوهر هر چیز با عالی‌ترین تجلی آن مشخص می‌شود.»

پس هدف اثر ادبی این است که، انگیزنده، مویج، اعتلا بخش و دگرگون کننده باشد. وظیفه منتقد این است که با نشان دادن و نمودن عناصری که می‌تواند راه شناخت هیجان و اعتلابخشی، دیگران را یاری کند و با گسترش عناصر و اصول لزوم شناخت، در قشر کتابخوان، نویسنده و یا شاعر را برای خلق آثاری ارزنده فرا خواند. زیرا هر اثر اگر با معیارهای منطقی و رعایت اصول حاکم بر فضای ادب، سنجیده نشود و خواننده صاحب نظر درباره آن به دوری ننشیند، قطعاً میدان تاخت و تاز برای گروهی هوچی و یاهوگو و لاف‌زن باز خواهد بود و در میدان سخن‌پردازی بدون رقیب، برد با کسانی خواهد بود که به گستاخی و پرویی تکیه دارند و در چنین فضایی باید فاتحه خلق شاهکار و آثار بزرگ را بخوانیم و با آن خداحافظی بکنیم.

### سابقه نقد ادبی در ایران از چه زمانی است؟

سابقه نقد را در ایران اگر از دیدگاه باورهای معنوی در نظر بگیریم، بر این باور باید تکیه کرد: از زمانی که انسان در پهنه زمین خاکی گام نهاده است، نقد نیز آغاز شده است. یعنی از زمانی که به گفته حافظ: من ملك بودم و فردوس برین جایم بود، آدم آورد در این دیر خراب آبادم. درست در همان آغاز یعنی بود نالوده که به محدوده هست آلوده گام می‌گذارد، نقد نیز زاده می‌شود و برای نجات از این هست آلوده و رسیدن به بی‌آلایشی پیش از آن برهر آنچه که در نظرش می‌تواند نمونه‌ای از آن پاك مطلق باشد، چنگزده است، و نقد از همین افتادن در غربت دنیا و طبیعت شروع شده است و در این راستا هست که انسان نگران به معنویت چنگزده است و مذهب نمودی از همان پاکی است، و عرفان و هنر نیز نمود مطلق آن پاك، و روح بی‌تاب به دلیل کسبختن از پاك، در تلاش رسیدن به خانه پیش از هستی زمینی خویش، در تب و تاب و التهاب، دست و پا می‌زند. اما ظریف‌ترین و دل انگیزترین و ربانی‌ترین پدیده‌ای که می‌تواند در خراب آباد هستی، دست این موجود ناسازگار با طبیعت را بگیرد، مذهب و عرفان و هنری است که توان گفت: تجلی مطلق نامحدود در موجود نسبی محدود است. برای این گفتار خود در برگهای تاریخ ادب و دیوان شاعران سندهای بسیار می‌توان یافت و به نظر می‌رسد شاعری پیدا نشود که حداقل با يك بیت، این موضوع را مطرح نکرده باشد. اما این موضوع، دلیل بر این نیست که نقد نیز با تولد شعر در ی یا نثر در ایران به وجود آمده و یا با به عرصه ادبیات نهاده است. تا آنجا که به خاطر می‌آید، در ایران نقد در مفهوم امروزی آن، سابقه چندان زیاد ندارد. شاید پیش از انقلاب مشروطه و یا به عبارت دیگر، عصر تجدد و انقلاب در ادبیات، از نقد ادبی در تاریخ، اثری نتوان پیدا کرد.

شعر معاصر را اگر از دیدگاه ایماژهای موجود در آن در نظر بگیریم، بسیار غنی است، اما از این نظر که به بخش بندی شعر مانند اروپا نپرداخته‌ایم، موجب تأسف است. زیرا شعر اگر برای مردم باشد، مردم نیز آن را پاس خواهند داشت و حفظ خواهند کرد. پس داوری آیندگان درست خواهد بود نه داوری ما. چون بهترین داور، تاریخ

است. اما در مورد شعر معاصر آنچه که می‌توانم گفت: در قصیده، استادروانشاد، مهرداد اوستا، سخنی متین و محکم داشت و اشعارش در این دوره، ممتاز است. در غزل، آقایان: حمیدسبزواری- مشفق کاشانی- علی معلم- عباس باقری- قیصرامین پور و غلامحسین عمرانی، بهتر و پخته‌تر از دیگران شعر می‌گویند و سروده‌هایشان دلچسب است و نیز از آقایان: محمود شاهرخی، جلال محمدی و آیت مهرآئین باید نام برد. در مثنوی، آقایان: علی معلم، قادرطهماسبی از لطایف شعری برخوردارند. در رباعی و دو بیتی (چار پاره)، آقایان: اکبربهداروند، قیصرامین پور اندیشه‌های باریکی را به قالب عبارت می‌ریزند. و در شعر آزاد نیز آقایان: عبدالملکیان و اکبربهداروند، ترکیبات تازه‌ای را ارائه می‌نمایند.

**ایا قالب کهن را برای مضامین، توانا تر می‌یابید؟ اگر این گونه است، چرا گرایش به قالب جدید در شعر به وجود آمده است؟**

قالب از نظر پیشینیان، اصل اساسی در شعر و سرودن آن است. وقتی از قالب سخن می‌گوییم، این گفته ناظر بر قافیه نیست. زیرا قافیه خود چیزی است که به نظر می‌رسد از اصول اقوام سامی بوده است. پس قالب شعری مانع از پرداختن به مضمون رسا و توانا نیست. اما ممکن است که قافیه در این مورد مانعی بوده باشد، همچنان که در ایران باستان برای سرودن قطعات گاهان، یشت‌ها، یسنا و ... قافیه اصل نبوده است، اما به نوعی قالب مراعات می‌شده است. چنانکه قالب رباعی برای بیان مفاهیم عالی عرفانی در بین صوفیه، بسیار مرسوم بوده است. به نظر لوامع جامی، لویح منسوب به عین القضاة و سوانح منسوب به غزالی نموداری از این توجه است، اما قالب مثنوی برای بیان مفاهیم اخلاقی و عرفانی و بزمی و رزمی و غیره رسایی بیشتر دارد تا مثلاً قالب غزل و قطعه و غیره. گرایش نو به شعر نو، حاصل نارسایی در قافیه است نه در نارسایی قالب. چنانکه ملاحظه می‌شود، در بین معاصران، کم نیستند که به سرودن مثنوی می‌پردازند و در آن قالب، مفاهیم عالی را بیان می‌کنند. به نظر می‌رسد که

عامل دیگری نیز در این مورد، دخالت داشته باشد، و آن سخت بودن عبارت بردازی و سرودن شعر در چهارچوب وزن عروضی- اگرچه با مراعات زحاف‌های یک بحر شعری- بوده باشد. گویانکه این نظر را نمی‌شود تعمیم داد، ولی اگر توجه بفرمایید، شاید در اکثر، این موضوع مصداق داشته باشد. دیگر اینکه انسان پیوسته و همواره به دنبال شکستن چهارچوب‌ها و قالب‌های از پیش تعیین شده است. مگر نه این است که مولوی این انقلاب ادبی را برپای داشته که:

قافیه اندیشم و دلدار من  
گویدم مندیش جز دیدار من

و یا با سرودن قطعه‌ها و غزل‌هایی به شکل مستزاد، چهارچوب و قالب را برهم زده است؟ پس می‌توان گفت که انسان به دنبال چیزهای نو است و نوجوست، و مسلم است که تمایل به چیز نو را از ویژگی‌های انسان شاعر و آگاه و ذاتی او باید در نظر گرفت.

**تقسیم‌بندی شعر به جلالی و جمالی برچه اساس است؟ آیا می‌توان برای شعر، دو منشأ اثر متفاوت قائل شد؟**

جلال و جمال، دو پدیده‌ای هستند که در سخن انسان و به طور کلی در شعر و نثر و نظم به گونه‌های متفاوت از آغاز پیدایش انسان، کاربرد داشته است. اگر انسان نخستین با دور زدن پیرامون آتش یا بت و یا آن چنانکه در تاریخ می‌بینیم، طواف اعراب پیش از اسلام در صحرا، به دور سنگ بیابانی که به نظر وی زیبا و خوش تراش بوده است، نمود و جلوه‌ای از اظهار زیباییپرستی او بوده و به تبع آن ستایش جلال و عظمت خالق آن بوده است. چون در دیدگاه عرفانی با توجه به حدیث قدسی: **كُنْتُ كُنْزًا مَخْفِيًا وَ أَحَبُّهُنَّ أَنْ أَعْرِفَ فَخَلَقْتُ الْخَلْقَ لِكَيْ أَعْرِفَ**، همه کاینات، مخلوق آن جمال و جلال مطلق است و جمال و جلال او را در طبیعت که اثر اوست می‌توان مشاهده کرد. پس نتیجه می‌شود گرفت که در دنیا هرچه هست، جلال و جمال اوست، و چیزی غیر از این دو وجود ندارد. باید مثالی بگویم تا روشن شود: گویند، ماهی‌های اقیانوس شنیده بودند که آب، عامل هست و زندگی آنهاست. ولی نمی‌دانستند که آب چیست. هریک از دیگری می‌پرسید که: آب چیست؟

هیچ کس پاسخی جامع نداشت. همه یکدل شدند که پیش بزرگترین مسن‌ترین و به اصطلاح ریش‌سفیدترین ماهی اقیانوس، بروند و از وی بپرسند، تا آب را به آنان بنماید و تعریفی از آب بکنند که ماهیان دیگر، آب را بشناسند و در نادانی نمانند. زمانی که پیش ماهی بزرگ و ریش سفید رسیدند و مقصود را بر وی عرضه کردند، در پاسخ گفت که: شما در دنیا غیر از آب، چیزی نشان دهید تا من وصفش کنم و آن را به شما نشان دهم.

فکر می‌کنم برای توجیه این دو پدیده و بیان مقصود جلال و جمال این مثل، بهترین و رساترین سخن باشد.

**از سابقه فعالیت ادبی و هنری خودتان بفرمایید؟**

اما آنچه که درباره فعالیت ادبی و پژوهشی توانم گفت، اینکه کارهایی در دست دارم که بعضی‌ها تمام شده و برخی در حال پایان یافتن است. ترجمه‌هایی از بحارالحب عند الصوفیه: احمد بهجت، رساله ملامتیه: سلمی- صوفیه و ملامتیه و فتوت، ابوالعلاء عقیفی، الصوفیه فی نظر الاسلام: سمیع عاطف الزین، و فراهم شده‌هایی به نام: صابئین و حنفاء، کلمات مکنونه- نسایم الاسحار، واژه نامه ادب معیار الاشعار و معراج العروض، جهان بینی حافظ، و مقالاتی درباره: مخزن الاسرار، خسرو و شیرین نظامی، ناصر خسرو... و ترجمه شعرهایی از دیوان فضولی بغدادی که به ترکی است، به نظم فارسی (شعرغنائی) و... و ترجمه‌هایی از اشعار سعدی به ترکی که وسیله اکرام جعفر استاد باکو فراهم شده و آنها را آوا نوشت کرده و به الفبای فارسی فراهم کرده‌ام. □